



مباشرت در حیات مباحات

پدیدآورنده (ها) : نوری، حسین

اقتصاد :: همایش مجمع بررسیهای اقتصاد اسلامی :: مجموعه مقالات فارسی اولین مجمع بررسیهای اقتصاد اسلامی - جلد ۲ (ملی)

صفحات : از ۳۷ تا ۴۲

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1740209>

تاریخ داندلود : ۱۴۰۴/۰۸/۱۹

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



مقالات مرتبط

- کتابخانه دیجیتال مرجع علوم اسلامی
- مطالعه تطبیقی وضعیت و جایگاه زنان در ایران و مالزی براساس شاخص نابرابری جنسیتی
- مطالعه تطبیقی سیاست‌های علمی کشورهای ترکیه و مالزی با تمرکز بر علوم انسانی
- سازمان‌های غیررسمی زنان مالزی و ترویج ارزش‌های فرهنگی ایران

عناوین مشابه

- ترکیب هیأت‌مدیره و هزینه‌های نمایندگی (بررسی مفروضات تئوری مباشرت در شرکت‌های ایرانی)
- جستاری در قانون مجازات اسلامی در زمینه جرایم معاونت در حکم مباشرت
- تاملی بر رویکرد قانون مجازات اسلامی به حکم مباشرت و تسبیب در جنایات
- مسئولیت جزائی مباشرت و تسبیب در جرم
- حیازت (مالکیت در اسلام از دیدگاه آیت الله شهید بهشتی
- بحث در موضوعات حقوقی: در حیازت مباحات
- بررسی تطبیقی حیازت و احیای اراضی موات با قاعده ی تصرف در نظام حقوقی عرفی ایالات متحده ی آمریکا
- مقاله:چارچوب مفهومی: در دفاع از مباشرت
- کاربردهای کنونی مقررات قانون مدنی در حیازت آبها با توجه به قوانین توزیع عادلانه آب
- توصیه اخلاقی و لزوم تقدم حق عمومی در حیازت مباحات و معادن عامه

مباشرت در حیازت مباحات

یکی از بحثهای مهم اقتصادی — پس از تبیین نقش کار و ثبوت ارزش کار و ثبوت این مطلب که نتیجه و محصول کار هر کسی در موردی که بر اساس ضوابط صحیح اقتصادی انجام بگیرد، مملوک و مخصوص او و مورد حق او می باشد — این است که آیا شخص دیگری (غیر از خود کارگر) می تواند مالک محصول کاریک کارگر شود؟ یعنی با این که کار رایک فرد معینی انجام داده است، نتیجه و محصول کار او از آن دیگری باشد؟ و اگر این امر قابل تحقق است در چه صورتی تحقق می یابد؟

بر این اساس در اقتصاد اسلامی؛ در مورد چند موضوع همین بحث بوجود آمده که از جمله «حیازت» می باشد که ذیلاً مورد بحث قرار می گیرد. ان شاء الله در فرصتی دیگر در باره سایر موضوعات بحث خواهیم کرد.

حیازت

حیازت یکی از عوامل تملک است و هر کس که چیزی از مباحات اولیه را تحت سیطره خود در بیاورد، مثلاً از بیابانها سنگ و یا هیزم جمع آوری کند، یا گیاههای بیابان را بچیند، مالک آنها می شود.

در امثال این موارد، این بحث به وجود می آید که آیا ممکن است که شخصی حیازت کند ولی محصول زحمت و فعالیت او از آن شخص دیگر باشد؟ و در صورت امکان این امر در چه صورت تحقق پذیر است؟

۱ — شخصی حیازت می کند به قصد این که از ابتدا دیگری مالک محصول حیازت او باشد، تبرعاً (بدون قصد دریافت عوض)، مثلاً هیزم را به این قصد از بیابان جمع آوری می کند که از ابتدا

این هیزم مال زید باشد.

۲- شخصی به عنوان وکالت از طرف «زید» (پس از این که زید او را وکیل کرده است) برای او حیازت می‌کند و از طرف او این کار را انجام می‌دهد.

۳- شخصی به عنوان اجیر بودن از طرف زید برای او حیازت می‌کند.

اما در صورت اول، عدم تملک شخص دیگر آن چیز را که این حائز حیازت کرده است روشن است، زیرا دلیلی که می‌گوید: «من حاز ملک» اقتضا می‌کند مالک کسی باشد که حیازت به او قائم است و از او صادر شده و به او نسبت داده می‌شود، ولی کسی که عملی از او صادر نشده است به چه دلیل مالک باشد؟ و مجرد این که حائز قصد کرده است که «زید» مالک محصول حیازت او باشد موجب مالکیت زید نمی‌شود.

بعلاوه این قصد از حائز در چه هنگام تحقق یافته است؟

اگر پس از انجام حیازت باشد، چنین قصدی اساساً از ابتدا تأثیر در ملکیت ندارد؛ زیرا به مجرد تحقق حیازت، حائز مالک محصول کار خود شده و این قصد بی اثر است و چنانچه محصول حیازت خود را پس از انجام حیازت و تحقق مالکیت خود بخواهد به واسطه «هبه» یا ناقل دیگری به زید مثلاً منتقل سازد، می‌تواند انجام دهد ولی از محل بحث خارج است.

و اگر در حین انجام حیازت قصد کند که حیازت را من انجام می‌دهم ولی محصول آن از آن زید باشد، این نیز بی اثر است زیرا چنان که گفتیم مقتضای دلیل «من حاز ملک» (این است که هر کس حیازت کند مالک هم همان است و این موضوع مثل این است که کسی آب بنوشد به قصد این که دیگری سیراب، و نان بخورد بقصد این که دیگری سیر شود و روشن است که در چنین مواردی قصد تأثیر ندارد و سیر شدن و سیراب گردیدن مخصوص کسی است که آب نوشیده و غذا خورده است.

بنابراین در صورت اول ممکن نیست که شخص دیگری مالک محصول حیازت حائز شود. و اما در صورت دوم که فردی، دیگری را وکیل در حیازت کرده و وکیل پس از تحقق وکالت به قصد این که محصول حیازتش از آن موکل باشد، حیازت کرده است؛ ممکن است چنین تصور شود که چون کار وکیل به موکل نسبت داده می‌شود، حیازت وکیل حیازت موکل است چنان که بیع وکیل بیع موکل است، یعنی در بیع، بیع وکیل را به موکل اسناد می‌دهند و در اجاره، اجاره وکیل را اجاره موکل می‌دانند.

پاسخ این مطلب این است که انتساب و اسناد فعل وکیل به موکل در امور اعتباری از قبیل بیع و هبه و نکاح صحیح است؛ مثلاً در بیع پس از این که وکیل شما خانه شما را فروخت، شما فروش خانه را به خودتان نسبت می‌دهید و می‌گویید خانه‌ام را فروختم. و همچنین در نکاح و هبه و غیره، ولی در امور تکوینی این مطلب صحیح نیست، اگر وکیل شما زید را زیارت کرد یا خانه خدا را زیارت کرد طواف و سعی بجا آورد، شما هرگز نمی‌توانید بگویید من زید را زیارت کردم،

خانه خدا را زيارت کردم، سعی و طواف را بجا آوردم؛ زیرا انتساب زيارت به زائر تکوينی است ولی وسعت انتساب و غيره به دست جاعل امر اعتباری است و جاعل این قبیل امور اعتباری در انتساب آنها وسعت قائل شده است، ولی در امور تکوينی این وسعت هرگز وجود ندارد و روشن است، حيازت که عبارت از استیلا و سلطه خارجی است، یک امر تکوينی است.

اگر بفهميد که معنای وکالت تنزیل فعل و یا تنزیل شخص وکیل منزله شخص موکل است و بالاخره تنزیل در فاعل موقعی که تحقق پیدا کند فعل وکیل به موکل نسبت داده می شود و فرقی میان امور اعتباری مانند بیع و هبه و اجاره و امور تکوينی مانند زيارت زید و طواف و سعی و حيازت او وجود ندارد و باید در تمام این موارد فعل را بتوانیم به موکل اسناد بدهیم.

در پاسخ می گوییم این تنزیل در امور اعتباری صحیح است و علت آن این است که امور اعتباری و انشائیة — چنان که گفتیم اختیار جعل و اعتبار آن به دست معتبر و جاعل است، جاعل و معتبر در آنها طوری جعل و اعتبار کرده است که اسناد فعل وکیل به موکل نیز صحیح و پذیرفته شده است، ولی در امور تکوينی این چنین نیست و شما هرگز نمی توانید فعل تکوينی کسی را فعل خودتان قلمداد کنید.

و اما صورت سوم و آن این است که کسی، کسی را برای حيازت مباحات اجیر کند. در این مورد نیز آنچه عقد اجاره اقتضا می کند این است که عمل اجیر مملوک مستأجر باشد، چنان که در اجاره خانه، سکناى خانه از آن مستأجر می شود، ولی بحث در این نقطه متمرکز می شود که آیا ملکیت مستأجر حيازت اجیر را (که عمل اجیر است) باعث آن می شود که مستأجر مالک آن چیزی که اجیر آن را حيازت می کند باشد؟

در این مورد نیز به این چند وجه برای اثبات این مطلب می توان تمسک کرد:

الف — آنچه را که اجیر به دست آورده است نتیجه حيازت او است و آن را مالک می شود، چون کسی که اصل را مالک است نتیجه آن را نیز مالک می شود. و این دلیل را به دو وجه می توان تقرير کرد:

۱- چیزی که حيازت شده است نماء عمل حيازتی است که مملوک مستأجر است، مانند ثمره و شجره چنان که مالک شجره، مالک ثمره آن می شود. مالک عمل حيازت، مالک نماء آن نیز می شود.

۲- حيازت مانند خیاطت است، کسی که خیاطت را (به وسیله اجاره) مالک است، اثر آن را نیز که هیأتی است قائم به ثوب مالک است. اما در هر دو وجه اشکال وجود دارد.

در تصویر اول، اشکال این است که نسبت آن چیزی که حيازت شده است به حيازت مانند نسبت ثمره به شجره نیست، چون ثمره نماء طبیعی شجره است. اما چوبی که حائز آن را از بیابان جمع کرده است نماء طبیعی حيازت نیست، نتیجه حيازت وقوع خشب تحت سیطره است نه خود

خشب و دلیل بر این دلالت دارد که کسی که چیزی را مالک است، نماء طبیعی آن را نیز مالک است. مثل شجره و ثمره و دجاج و بیض، نه غیر آن.

و اما در تقریر دوم، اشکال این است که خیاطت مملوک به عقد اجاره هست، ولی اثر آن در صورتی مملوک مستأجر می شود که آن را خیاط در ملک مستأجر ایجاد کند. یعنی پارچه شما را که مستأجر هستید بدوزد و لباس کند، ولی اگر این اثر و این هیأت را در غیر پارچه شما ایجاد کرد، شما مالک آن هیأت نمی شوید.

و در این مورد نیز حیازت را در ملک مستأجر ایجاد نکرده است. بعلاوه اثر حیازت، ملکیت خشب است، نه خود خشب، بنابراین اینجا باید ملکیت خشب را مستأجر مالک شود، نه خود خشب. و مالک شدن ملکیت لامعنی له.

ب - اجماع: اجماع بر این مطلب قائم است که کسی که شخصی را برای حیازت اجیر می کند، مالک آن چیزی که اجیر آن را حیازت کرده است می شود.

در پاسخ باید گفت: اولاً چنین اجماعی مسلم نیست، چون بسیاری از فقها این موضوع را بخصوص عنوان نکرده اند، و اگر چنین اجماعی وجود داشته و محصل هم باشد کشف از رأی معصوم نمی کند تا حجت باشد، زیرا به احتمال قوی مدرک مجمعی همین وجوهی است که مورد استناد قرار گرفته است.

ج - سیره: تمسک به سیره هم در این مورد کاری از پیش نمی برد، چون اصل سیره هم اگر محقق باشد امتداد آن تا زمان معصومین (ع) ثابت نیست؛ تمسک به مسأله اقوی بودن سبب از مباشر که در فقه ما در کتابهای غصب و قصاص و دیه مطرح شده است، ربطی به این مسأله ندارد و در این بحث بی اثر است.

فقهای بزرگ اسلام نیز در این موضوع که آیا وکالت و اجاره در حیازت مباحات صحیح و مؤثر است یا نه، اختلاف نظر دارند.

علامة حلی (ره) در القواعد، ج ۱، ص ۲۵۴ می گوید:

و فی التوکیل باثبات الید علی المباحات کالاتقاط و الاصطیاد و الاحتشاش و الاحتطاب

نظر محقق (ره) در کتاب الوکالة از الشرایع می فرماید:

ان الاحتطاب و ما الیه من الوان العمل فی الطبیعة لا تصح فی الوکالة فلو وکل فرد شخصاً آخر فی الاحتطاب من اخشاب الغابه مثلاً کانت الوکالة باطلة فلا یملک الموکل الخشب الذی احتطبه العامل لأن الاحتطاب و غیره من الوان العمل فی الطبیعة لا ینتج اثر او حقاً خاصاً لشخص مالـ یمارس العمل بنفسه و ینفق جهداً مباشراً فی عملیات الاحتطاب و الاحتشاش و نحوهما فقد تعلق غرض الشارع بايقاع هذه الاعمال من المکلف مباشرة...

وقال ایضاً واما ما لا تذلل فی النيابة فضابطه ما تعلق قصد الشارع بايقاعه من المکلف مباشرة کالتطهارة مع القدرة وان جازت النيابة فی غسل الاعضاء عند الضرورة و الصلوة الواجبة مادام حیاً و

کذا الصوم و الاعتکاف و الحج الواجب مع القدرة و الايمان و النذر و الغصب و القسم بین الزوجات لانه يتضمن استمتاعاً و الظهار و اللعان و قضاء العدة و بحیازة و الالتقاط و الاحتطاب و الاحتشاش.

وقال العلامة فی التذکرة، ج ۲:

انّ فی صحّة التوکیل فی المباحت کالاصطیاد و الاحتطاب و الاحتشاش و احياء الموات و حیازة الماء و شبهه اشکالاً ينشأ من أنّه احد اسباب الملك فکان كالشراء ولانه عمل مقصود یصح اخذ الاجرة علیه فجاز فیہ النيابة کغیره من الاعمال فح یصح الملك للموکل اذا قصد الوکیل وهو اصح وجهی الشافعیّه وبه قال احمد والثانی للشافعیه لایصح کالاعتنام لانّ الملك یحصل فیها بالحیازة وقد وجدت من الوکیل فیکون الملك له فعلى هذا جوزنا التوکیل فیہ جوزنا الاجارة علیه فاذا استأجره لیحتطب الماء اولیسی الماء اویحی الارض جاز و کان ذلك للمستأجر و ان قلنا بالمنع هناك منعنا هنا فیقع الفعل للأجير. انتهى

و قال ابن ادریس فی السرائر، ص ۱۷۴: واما الجزیه و الاحتطاب و الاحتشاش و الاصطیاد فلا یدخل فی ذلك النيابة و التوکیل.

ولی از کلام صاحب جواهر در ج ۲۷ طبع جدید، ص ۳۷۸-۳۸۳، استفاده می شود که وکالت را بر حسب اصل اولی در کلیه امور (الاّ ماخرج بالدلیل) صحیح می داند و روی این اصل در التقاط و احتشاش و احتطاب نیابت را صحیح دانسته است.

و همچنین از کلامی که صاحب جواهر در ج ۲۶ ص ۷۵۸، فرموده است چنین استفاده می شود که توکیل در تملک مباح را جائز دانسته است.

شاهد ثانی در روضه فرموده است: فلو حاز کل واحد شیئاً من المباح منفرداً انّ صاحبه اختص کل بما حازه ان لم یکن عمل کل واحد بنية الوكالة عن صاحبه فی تملک نصف ما یحوزه والا اشترکا ایضاً علی الاقوی.

بطور خلاصه این بحث در چند مورد باید تعقیب شود:

۱- حیات مباحت به شرحی که گفته شد.

۲- احياء موات؛ چون روایات مربوط به احياء موات و این که آن موجب ثبوت حق مالکیت می شود به این تعبیر است: «من احیی ارضاً مواتاً فهي له»^۱.

در این مورد این بحث پیش می آید که محیی به کسی گفته می شود و احیا به کسی اسناد می شود که زمین موات را احیا کرده و حق و یا ملکیت از آن او و مخصوص او است. در این صورت اگر محیی زمین به قصد شخص دیگری این کار را انجام دهد، حال تبرعاً باشد یا به عنوان وکالت یا اجاره؛ آیا آن شخص دیگر مالک و یا صاحب حق می شود یا نه؟

۳- استخراج معادن؛ مثلاً در اخذ صید روایات ما می گوید: «فهو لآخذ»^۲. کلمه آخذ به کسی گفته می شود که اخذ صید از او صادر شده باشد، ولی اگر او به قصد دیگری، حال یا تبرعاً یا

وکالة یا به قصد اجرت این کار را انجام داد، آیا او مالک می شود؟ اینها مواردی است که باید بحث شود. مرحوم علامه سید محمد باقر صدر از جمله کسانی است که قائل است این قبیل امور نیابت بردار نیست و تملک بواسطه حيازت یا احیاء یا استخراج معدن فقط از آن حائز و محیی و مستخرج است، تنقیح این بحث دارای نتایج اقتصادی فراوانی است.

باید بحث شود که از نظر فقهی آیا اصل اولی در باب وکالت اجاره جواز است در هر چیز آلا ماخرج بالدلیل؟

در صورت جواز آیا شامل این قبیل موارد هم می شود یا نه؟

یادداشتها

- ۱- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۲۶، باب ۱، احیاء موات، خبر ۱ تا ۸.
- ۲- وسائل الشیعه، ج ۱۶، باب ۳۶، ابواب صید.